



چهارشنبه ۸ مرداد ۱۴۰۴

وطن‌امروز | شماره ۴۳۷۷

[شعر و ادب]

نگاهی به دفتر شعر «یک نفس دریا» سروده داوود لطف‌الله

تکرارهای معمولی

[وارش گیلانی]

«گریه زن»، «کوچه»، «بلندگو» و «شانه‌های درخت پیر»، البته این مهم و این تصویرسازی‌ها زیر سایه و قدرت زبان و ساختار و فرم شعر جان گرفته‌اند: «چند پرچم عزا پاهای دسته راه می‌روند پشت آن گریه زنی میان دود: «ی غریب کربلا…» خواب پر زده از نگاه کوچ‌ها بغض کرده یک بلندگو چشم‌ها، دو رود دست‌ها، دعا گوش می‌دهد در سکوت آسمان خنا چند زن در پناه چادر سیاه‌شان می‌چکند با صدا روی شاه‌های یک درخت پیر گریه می‌کنند بی‌صدا چند پرچم عزا».

چهارپاره‌های دفتر «یک‌نفس دریا» هم در سطح، بیشتر از «خفته کلنگی که باید خرابش کرد با خاطراتش» حرف می‌زند و از «گنجشک‌هایی که شش‌دایی صبح فروردین را دوجندان می‌کنند و…» از «یک لحظه در جهانی که اتفاق‌های شاد و غمگینی رغم می‌خورد» (بدون هیچ پرداخت شاعرانه‌ای!) و بعد هم «عکس می‌گیرد از گل‌ها و…» همین‌ها و همین‌دست‌های داوود لطف‌الله در قالب چهارپاره پر نیست و شعرهایی در حد و اندازه‌های شعرهای نیمایی ندارد اما در این قالب دستش چندان هم خالی نیست، زیرا تصویرسازی‌های ملموس و جزئی‌نگری‌هایش در تابلویی موزن در شعر «کودکی کوچه»، او را به پایانی دیگر از «فتم نان» رسانده است:

«شب آمد و از کوچه خورشید مرا زدید هم‌بازی من گم شد از کوچه ما کوچید دیدم که در انباری کیمف تک و تنها ماند یک سوسک در آنجا داشت انشای مرا می‌خواند دیدم که نفس‌هایم از بادکنک گم شد شالوار و کت بابا اندازه قلم شد از کودکی کوچه من دور شدم کم کم همراه دل بابا تاغصه نان رفتم».

و رنگ سبز به درخت می‌زند و…» و از این حرف‌ها، حرف‌های بچگانه و کود‌کانه است که اگر به فرض بخواهیم همین معنا و مفهوم را در زبان شعر کودک پیاده کنیم، باید زبان شعر کودک را خوب بلد باشیم؛ مثل شعر «بهار زمین» داوود لطف‌الله که چون در آن تا حدی به فضا و زبان شعر کودک نزدیک شده، توانسته تا حدی در همان سطح حرفی سطحی متمایل به متوسط برزد که البته ربطی به شعر جوان این دفتر نمی‌تواند داشته باشد:

«بهار،

اتفاقی شبیه خداست

خدا، سبز خوش‌پوش

خدا، سبز خوش‌پوست

بهار زمین،

تک‌ای از قشنگی اوست».

در شعر «تو»، زبان نیز به موازات قدرت نسبی خود، شعر را به توانایی‌هایی رسانده و تا حدی روی تازه‌شدن حرف‌هایی از این دست تکراری و مستعمل که «قطره» دریا می‌رسد» کارساز بوده است، زیرا زبان در شعر(شعر بزرگسال و جوان و نوجوان و کودک و شعر طنز و غیره هم ندارد) باید کل شعر را در قدرت و قوّت خود در بر بگیرد، تا زمینه را برای ساختاری زیبا و فرمی قوام‌بخش ایجاد کند؛ اگر نه شعرهایی با مفاهیم و محتوایی از این دست که «تو را مثل باران دوست دارم و مثل ماهی آب و من مثل پرندۀ پریدن را و من قطره‌ام به دریایم می‌ری و…» متوسط است و زمینه را برای زبان تقریباً با محتوای ۴ سطر آخر شعر ذیل چندان فراهم نمی‌کند:

«تو را دوست دارم

تو را مثل باران

تو را مثل خوابیدن بر گِها رویِ نَویِ شاخه

و چون واح‌ای در دل یک بیابان

تو را آنقدر دوست دارم

که یک ماهی دور از آب، آب را

برنده، پریدن

و یک چشم خسته، شب و خواب را

تو خوبی

تو از من به من هم صمیمی‌تری

من قطره را

به رویای دریا شدن می‌ری

صدا کن مرا

که سوی تو راهی شوم

و در آبی عشق تو

مثل ماهی شوم».

اما نقصان شعر «تو» در شعر «تاسوعا» تا حد زیادی جبران می‌شود، آن هم نه به دلیل محتوای غنی خود (محتوایی که شاعر نتوانسته از غنای تاسوعا ایجاد کند)، بلکه بیشتر به‌واسطه زبان غنی و مسلط خود که زمینه را برای ساختاری محکم و فرمی باقوام فراهم کرده است. این شعر اگر چه حرف نغزی برای گفتن ندارد اما همین زبان و ساختار و فرم شعر، محتوای آن را با تصویرسازی غنی کرده است و حرف خود را به این شکل در متن جا انداخته است؛ با شکل و تصویرهای «پرچم»، «سته»،

معمولی و متوسط‌اند که دیده و خوانده‌اید؛ یعنی در اغلب شعرهای آن هیچ شور و حرارت و هیچ سلاست و بلاغتی دیده نمی‌شود و این همه برمی‌گردد به زبان دفتر شعر «یک‌نفس دریا». آن‌زمان که زبان شعر شاعری در عادی بودن و متوسط بودن خود باقی می‌ماند، این امر طبیعی است و این اتفاق حتمی، در مثال دوم بالا زبان رشد اندکی دارد و طبعاً به موازات آن، دیگر ویژگی‌های شعری نیز به همان اندازه رشد کرده‌اند و این امر سبب می‌شود معمولاً شعرهایی از این دست و این گونه، پایان بهتری داشته باشند؛ چنانکه مثال دوم بالا چنین است. در مثال سوم بالا تأثیر زبانی قیصر امین‌پور نیز بر زبان شعری داوود لطف‌الله سسایه انداخته است و این سایه آنقدر بزرگ و گسترده و پررنگ است که کلماتی چون «تأثیرپذیری» و «پیروی» کمتر معنا دارد، بلکه بیشتر از این ۲ کلمه، باید از کلمه «تقلید» استفاده کنیم؛ تقلید زبان داوود لطف‌الله از زبان قیصر امین‌پور در شعر، در واقع استفاده کلمات و تعبیر خاص یک شاعر در فضای شعری خاص آن، شاعر پیرو را دچار تکرار همان مفاهیم و محتوایی می‌کند که شاعر نخست آن را به‌صورت طبیعی در شعرش به سامان رسانده است. این اتفاق در شعر «روزهای…» بالا که مثال سوم این نقد بوده، افتاده است و در آن شاعر از زبان و مضمون ۳-۲ شعر آخر کتاب «دستور زبان عشق» قیصر پرهزای نابجا برده است، زیرا تأثیر بجا و موثر وقتی اتفاق می‌افتد که شاعر تأثیرش غیرمستقیم باشد و از تأثیر، قابل تشخیص نباشد، نه اینکه نه که قیصر نیز گفته است:

«در صفحه‌های تقویم

روزی به نام روز مبادا نیست

آن روز هر چه باشد

روزی شبیه دیروز

روزی شبیه فردا

روزی درست مثل همین روزهای ماست

اما کسی چه می‌داند؟

شاید

امروز نیز روز مبادا

باشد».

و:

«دمی که رنگ روی آستین‌شان

مردمی که نام‌های‌شان

جلد کهنه شناسنامه‌های‌شان

درد می‌کنند».

در واقع، زبان که سست یا متوسط باشد، محتوایی که تولید می‌کند لاجرم سست یا متوسط است، یعنی شعری که از درون نتجودش، زبانی سست خواهد داشت و شعری که زبانی متوسط دارد، بی‌شک محتوایی متوسط خواهد داشت. از این رو اغلب شعرهای نیمایی دفتر شعر «یک‌نفس دریا» دارای محتوایی جذاب نیستند، یعنی اغلب شعرهای این کتاب حرفی برای گفتن ندارند؛ به این معنا که حرف‌های‌شان عمق و گسترانندار و سطحی یا حداکثر معمولی است. اینکه در شعر «از درخت تا درخت» بگوییم که «رفتن درخت از خزان تا بهار کار سختی نیست و بهار می‌آید

از دل پرانتظار باغچه قاصد بهار می‌شود باز آسمان طاقچه با سلام خیس دستمال خالی از غبار می‌شود

باز دست‌های پنجره با عبور نور بوی آفتاب می‌دهد

باز مادرم با شلنگ قرمز حیاط غنچه‌های فرش را آب می‌دهد

باز باغ پرده‌ها میهمان بند رخت می‌شود روستای ساده نگاه ما

با دقایق بهار

غرق در درخت می‌شود».

همچنین سسل‌ها همکاری مستمر با سروش نوجوان و کار بر اساس نوع تفکر و سلیقه‌ای که در این مجله جاری بود، به سردبیری قیصر امین‌پور – که خود یکی از بهترین شاعران شعر نوجوان است – توانسته تأثیر بسزایی در تفکر و نگاه و قلم شاعر این مجموعه بگذارد.

«روزهای کاغذی

روزهای بی‌صدا و سوت‌و‌کور

روزهای بی‌کالغ

روزهای بی‌عبور

گاه توی دست‌ها

روزهای کاغذی مجال‌اند

یا که توی سطل آشغال

تک‌ای زباله‌اند

گاه خط‌خطی و پار‌اند

زبلی که بیش از هر چیز مختص نوجوانان و جوانان است؛

در عین حالی که از این زبان ساده‌شده نیز بسیاری از مردم

عادی و معمولی شعر‌خوان هم می‌توانند استفاده کنند:

پیش از هر چیز باید از «زبان» این مجموعه گفت؛

زبلی که بیش از هر چیز مختص نوجوانان و جوانان است؛

در عین حالی که از این زبان ساده‌شده نیز بسیاری از مردم

عادی و معمولی شعر‌خوان هم می‌توانند استفاده کنند:

«دم غروب

دو یاکریم

دو تا رفیق

نشسته‌اند روی سیم

به هم نگاه می‌کنند».

بی‌شک این یک چشمه از شعر دفتر داوود لطف‌الله است که زبانی مناسب نوجوانان و جوانان دارد. در واقع شاعران شعر نوجوان و جوان باید با زبان مخاطبان‌شان شعر بگویند؛ یعنی هم باید از این توانایی پر‌خوردار باشند و هم باید به کار و روند کارشان دانا باشند. در این میان اگر خوب توانستند از این خط و جاده بگذرند، این خوب گذشتن برای‌شان یک ویژگی و امتیاز محسوب خواهد شد؛ چنانکه بعضی از شاعران شعر کودک با شور و درایت بیشتری از این جاده گذشته و می‌گذرند؛ چنانکه شاعر «یک‌نفس دریا» در شعر «روستای نگاه».

«باز هم صدای رویش جوانه‌ها

بهرام مقدسی

بهرام مقدسی با توجه به شعرهای قابل زیبایی که دارد، خاصه در قالب غزل، هر گز به موازات شعرش شهرت نیافته است. بی‌شک این موضوع دلایل گوناگونی دارد که بخشی از این دلایل برمی‌گردد به حضور نامنظم شاعر در چاپ اشعارش، حضور مستمر و موثر نداشتن در محافل و نشریات و دلایل دیگر، اگر چه این همه، بیشتر شهرت کاذب به بار می‌آورند اما برای شاعری که اشعار خوبی دارد می‌تواند امکان و فرصت برای زودتر شناخته شدنش را بهتر فراهم کند، تا شعرهایش نیز بهتر و دقیق‌تر خوانده شوند؛ اگر چه ماه همیشه پشت پر نمی‌ماند.

مقدسی در دفتر شعر «هوس پایین آمدن مرا به دنیا کشاند» اثر شهرام مقدسی را نشر هزاره‌ققنوس در ۱۰۲ صفحه منتشر کرده‌است. این دفتر اختصاص دارد به شاعری که سرودن را با اشعار کلاسیک شروع کرده است؛ شعرهایی در قالب غزل و رباعی و انواع دیگر آن و نیز سرودن شعر نیمایی را تجربه کرده و بعدها به مرور در شعر سپید هم متمر کز شده است. در واقع مقدسی از آن دسته شاعرانی است که در دفتر اشعار متعددش گاه معمولی از انواع شعر کلاسیک و شعر نیمایی و سپید را گنجانده و گاه نیز دفترهای مستقلی از غزل یا فلان قالب را یکجا فراهم آورده و به چاپ رسانده است.

حال ما با شاعری روبه‌رو هستیم که قالب‌های شعر کلاسیک، خاصه غزل را اسال‌ها تجربه کرده است؛ در حوزه شعر نیمایی هم تجربه دارد اما در این دفتر شعر که نامش «هوس پایین آمدن مرا به دنیا کشاند» است، یک‌سره به شعر سپید پرداخته؛ قالب و شیوایی که در آن نیز بارها طبع آزمایی کرده است.

شهرام مقدسی با توجه به شعرهای قابل زیبایی که دارد، خاصه در قالب غزل، هر گز به موازات شعرش شهرت نیافته است. بی‌شک این موضوع دلایل گوناگونی دارد که بخشی از این دلایل برمی‌گردد به حضور نامنظم شاعر در چاپ اشعارش، حضور مستمر و موثر نداشتن در محافل و نشریات و دلایل دیگر، اگر چه این همه، بیشتر شهرت کاذب به بار می‌آورند اما برای شاعری که اشعار خوبی دارد می‌تواند امکان و فرصت برای زودتر شناخته شدنش را بهتر فراهم کند، تا شعرهایش نیز بهتر و دقیق‌تر خوانده شوند؛ اگر چه ماه همیشه پشت پر نمی‌ماند.

مقدسی در دفتر شعر «هوس پایین آمدن مرا به دنیا کشاند» سعی دارد اشعار سپیدش مدرن باشد. این موضوع از نوع تعبیر و نوع فضایی که ساخته قابل تشخیص است؛ لیکن باید بگوییم ورود به ساحت شعر مدرن ملزومات متعددی دارد؛ از جمله زبان و نگاه مدرن، فرم و ساختار مدرن که حکم زیرساخت‌های هر اثر مدرن را دارند؛ تعبیر تازه و نو و فضاسازیِ روزی نیز بی‌تأثیر در مدرن شدن شعر نیست.

البته دریافت امر مورد نظر با حرف و تئوری‌یافی حاصل نمی‌شود، باید در دل شعر رفت و در آن غور کرده و چند و چونش را درآورد. دفتر شعر «هوس پایین آمدن مرا به دنیا کشاند» حدود ۶۰ شعر دارد که تنها ۴ شعرش کوتاه و تقریباً کوتاه است و مابقی شعرهایکی دو صفحه‌ای از کتاب را پر می‌کنند.

شعر نخست کتاب دارای سطرهای ساده و معمولی هستند اما سعی در مدرن کردن فضای شعر دارند؛ شعری که در عین حال از صرف حرف‌های کلی بیرون آمده، در سطرهایی با تصویر و تخیل می‌خواهد حرفش را بزند، همچنین می‌خواهد با یک چرخش دایره‌ای، حرف اول را آخر هم بزند؛ هرچند این فرم دایره‌ای را خوب درنیاورده و تقریباً بر حسب تصادف و تقریباً به عمد، حرف اول را در آخر زده که خود حرف جالب و نغز و عمیقی است اما پرداختش و چگونگی رسیدنش به این حرف، در کلیت شعر مفقود مانده است. این گمشدگی و آشفتگی تقریبی را فرم شعر می‌توانست پاسخ دهد؛ یعنی همان فرمی که در این شعر دیده نمی‌شود پاسخ دهد؛ یعنی همان چگونگی شعر برای رساندن حرف اثر به شیوایی و در بهترین حالت رسایی؛ به اینکه‌گونه کچان و کچ‌رمق در زبان و فرم و ساختار، و

نگاهی به دفتر شعر «هوس پایین آمدن مرا به دنیا کشاند» اثر شهرام مقدسی

اشعار خواب‌زده

آخر که در سطر چهارم هم تکرار شده، به تنهایی زیباست اما زیبایی خود را نمی‌تواند به سطرهای دیگر و کلیت شعر انتقال دهد؛ خاصه وقتی که می‌خواهد نقش حرف آخر و اصلی شعر را هم بازی کند.

شعر دوم با سطرهای زیبایی همراه است که زیبایی‌اش در توصیفش و توصیفش در نثر ادبیی بودنش خلاصه می‌شود؛ توصیف‌هایی که ار مغناش پراکندگی است، زیرا اینکه به زیبایی و حتی با تعبیر نو، چشم و ابرو و گیسوی یار را توصیف و هر کدام از توصیف‌ها را به حال خود رها کنیم، بی‌اتحاد و یگانگی که شعر نمی‌شود؛ حتی این پراکندگی در نثرهای ادبی هم قابل قبول نباید باشد اما چون این موضوع عمومیت پیدا کرده، در نثر ادبی مشروعیت نیز قابل اغماض شده است.

این اثر نیز سعی دارد با حرف‌های قلمبه سلمبه نقش یکپارچه شدن اثر را به رخ بکشد؛ آن هم در چند سطر شکاری و کلی پشت

مطلوّ در پرداخت؛ پرداختی که از زاویه نثر شاید چندان اشکالی بر آن وارد نباشد اما از موضع شعر سپید، اشکال ورود به فضای نثر و نثر‌گونه شدن محل اشکال است. در واقع یک جای شعر یا هر کاری بلندنگه، به صورت طبیعی، دیگر جاهای شعر یا آن کار نیز به موازات می‌لنگد:

«آرزوی کسی را نه

آرزوی کرکسی را که می‌توانم برآورده کنم

روزی با لاشه‌ام

راه می‌روم که رفته باشم از میان این همه سنگ

نمی‌ترسم از باد

بوی علف‌های وحشی مرا به خود می‌کشاند در این کوهستان

دره‌ها امیدواری بیشتری به ما می‌دهند

از قله زود خسته می‌شویم

هر چقدر راه ناهموارتر

زیبایی قله بیشتر درک می‌شود

فاصله گرفتن از کنار اردم‌های سست ما را به سامان می‌رساند

کسی نیست پاهای سقوطم

تو آنقدر بالا رفته‌ای که ستاره شده‌ای

سرخوشم با سرنوشتم

با رویایی که راه می‌رود

با هوسی که هر هوایی را مطبوع می‌کند

آرزوی کسی را نه

آرزوی کرکسی را که می‌توانم برآورده کنم».

شعر بالا در تقابل «کسی» و «کرکسی» زبان‌دلی و زبان‌آوری کرده است؛ شعری که سطرهای زیبا و عمیق هم دارد؛ حرف من در نوع چگونگی پرداخت این اثر است تا خود را به شعر سپید برساند، حتی اگر بخواهد به ضرورت و به موازات نوع مضمون از زبان نثر استفاده کند.

سطرهای زیبایی شعر بالا:

«آرزوی کسی را نه

آرزوی کرکسی را که می‌توانم برآورده کنم».

«هر چقدر راه ناهموارتر

زیبایی قله بیشتر درک می‌شود».

«تو آنقدر بالا رفته‌ای که ستاره شده‌ای».

سطرهای شکاری و کلی و مطول شعر بالا:

«نمی‌ترسم از باد

بوی علف‌های وحشی مرا به خود می‌کشاند در این کوهستان

دره‌ها امیدواری بیشتری به ما می‌دهند

از قله زود خسته می‌شویم

«فاصله گرفتن از کنار اردم‌های سست ما را به سامان می‌رساند».

شعر دوم با شاعری به ظاهر زیبا پایان می‌گیرد؛ یعنی سطر

پیدا کنم با همین زبان و نگاهی که در کلیت این دفتر جاری است؛ ورق می‌زنم تا ناآهانه در نقد، به این دفتر تنگ‌ریسته باشم اما هر چه می‌گردم به نکات نامکشوف دیگری می‌رسم که مهم‌ترین نکته‌اش این است که شاعر تخیل و نگاه مدرن را با خواب‌زدگی و آشفتگی و هذیان اوشباهی گرفته است. اثر زیر از طرفی تا حدی هم از هذیان‌های زبلی ابوالفضل پاشا بهره برده است تا امثلاً زبان‌آوری را به ما نشان دهد، البته زبان‌آوری مصنوعی و آگاهانه و عمدی و من‌درآوردی:

«باید آنقدر این در بسته را یکویی تا شکسته شود

باید آنقدر ایستاده باشی که رفته باشد

با کفش‌های تازه‌اش آخرین مرده در گور

باید آنقدر افتاده باشی که ادمه باشد

آخرین ملوسک نرقصیده در تالار، با نخستین قطار

باید آنقدر اتفاقی بکفتد لیوان

که کسی لب ت نکند

و آنقدر خندیده باشند نِخ‌ها و گرِبه‌ها

تا بتوانند بیزند با تو به همان‌جا که بازی تمام

و آغازی دیواره

آنقدر که نفرتی کشش‌هایت به شکل کهنه‌ای گریستند

و تازه دیگر نخی نخندید وقتی لیوان اتفاق افتاد

و ملوسک نرقصیده تالار را ترک کرد».

اثری معماگونه که بزانش به معمای بی‌شدنش می‌افزاید، در صورتی که شعر معما نیست، بلکه نوعی معمای شاعرانه‌ای را در خود دارد که برای گره‌گشایی کشف و درک شاعرانه در آن به صورت طبیعی و با ظرافت جا خوش کرده است.

شاید یکی از ۳-۲ شعر دفتر «هوس پایین آمدن مرا به دنیا کشاند» که هم حرفی از جنس شاعرانه برای گفتن دارد و هم انسجام و فرمی قابل قبول، شعر زیر باشد؛ شعری که اگر در پرداخت چند سطر آخر آن بیشتر دقت می‌شد می‌توانست شعر کلیمی از آب درآید؛ چند سطرّی که با قطعیت بخشیدن حرف خود و تحمیل آن به شعر، آن را از تعلیق و تضاد بازداشته است؛ تعلیق و تضادی که در شعرهای حافظ و شاملو و دیگر بزرگان شعر، اصل و اساس شعر را به نوعی و با توجه به نقش خود ترسیم می‌کند:

«درخت انجیرهایش را می‌رساند

کاری ندارد به اینکه دستنی می‌رسد یا نمی‌رسد

ابر اندوهش را می‌ریزاند

کاری ندارد به اینکه دانه‌ای کاشته‌ای یا نه

خورشید می‌درخشد

چشمی ندارد به پاییز و تابستانت

تو اما به هر کجا که با می‌گذاری

به همه چیز کار داری

سر در نمی‌آورد از کارهایت کسی

شاخ چرا

اگر تو نبودی گُل‌ها شناخته نمی‌شدند از میش‌ها و موش‌ها

همه چیز را از همه چیز درزیده‌ای

دست‌هایت که باز می‌شود

همه دهان‌ها اعتراف می‌کنند

که شاهکار خفتی».